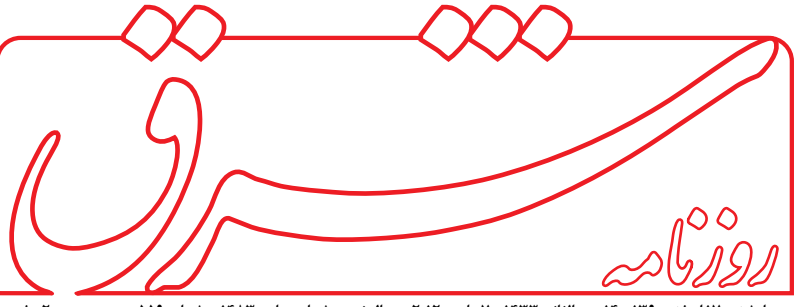




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران  
 صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان  
 نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف  
 تلفن: ۸۸۶۴۳۹۱-۲، شماره: ۸۸۸۸۰۷۱۹، تلفن آگهی: ۸۸۶۵۵۵۵  
 امور مشترکین: تلفن: ۲۲-۸۸۱۴۳۳  
 توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۳۱۳۰  
 چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶  
 www.sharhnewsaper.ir

تهران : اذان ظهر ۱۲:۱۵ اذان مغرب ۱۸:۲۳ اذان صبح فردا ۵:۰۲ طلوع آفتاب ۶:۲۵



چهارشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۹۰ | ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۴۳۲ | ۷ مارس ۲۰۱۲ | سال نهم | شماره پیاپی ۱۴۸۲ | شماره دوره جدید ۲۰ | صفحه



### حراج ۱۹ میلیون دلاری تابلوی «رامبراند»

ایستنا: حراجی «کریستی» لندن ۱۵ اثر از هنرمندان عصر طلایی هنر هلند را به معرض فروش می‌گذارد که در این مجموعه شاهکاری از رامبراند نیز به چشم می‌خورد. این نقاشی که ارزش آن ۱۵ تا ۱۹ میلیون دلار (هشت تا ۱۲ میلیون پوند) تخمین‌زده شده، قرار است در حراجی سوم جولای «کریستی» به فروش برسد. ارزش کلی این مجموعه آثار از استادان قرن هفدهم اروپا، ۱۹ میلیون پوند تخمین‌زده شده است. تابلوی رامبراند «مردی با طوقه و کلاه» نام دارد که قدمت آن به سال‌های ۱۶۲۶ و ۱۶۲۷ بازمی‌گردد.

### قطعه ۲۰۳

#### مرا به نام کوچکم صدا زن



پوریا سوری

برف و بوران هر لحظه شدیدتری می‌شد اما خبری از «عموزوی» نبود. شاخه‌های درخت‌ها را که زیر سنگینی برف سر خم کرده بودند پس می‌زدم و استالین را صدا می‌کردم. خبری نبود. سرمای استخوان سوزی داشت زمستان برزخ دست‌هایم از سرما کرخت شده بود. تصمیم گرفتم که به خیمه بازگردم، سعی کردم از روی جای باهام راه برگشت را پیدا کنم اما بوران و برف رد مسیرم را پوشانده بود، تنها به واسطه یک حس مسیر بازگشت را پیش گرفتم، چند دقیقه‌ای بیشتر نگذشته بود که سوسوی نوری، میان سپید و سیاه برف و شب نظرم را جلب کرد، با احتیاط جلو رفتم. هیمة آتشی به سمت آسمان زبانه می‌کشید. درست می‌دیدم، عموزوی و یک نفر دیگر که پشتش به من و روشش به استالین بود. طرف آتش نشسته بودند و گرم گفت‌وگو بودند. وقتی دیدم متوجه حضور من نشده‌اند، با فاصله منتظر ماندم و به حرف‌هایشان گوش دادم. استالین یکی به سیگارش زد و گفت: دقیقاً همین است که می‌گوئی! زندگی مثل «چشم‌بان بسته» می‌ماند. فکر می‌کنی چشم‌هایت به روی جزء زندگی باز است، حتی پشت سرت هم چشم‌داری اما واقعیت چیز دیگری است، کور هستی و نمی‌دانی.

غریبه دست‌هایش را بالا برد، بدنش را به بالا کش داد و گفت: البته همیشه این‌طور نیست! یک وقت‌هایی هست به این فکر می‌کنی کور هستی و نمی‌دانی. غافل از اینکه شاید همه کور باشند، شاید در جامعه کورها زندگی می‌کنی! و شاید این همه خوشبینی که در عموم مردم موج می‌زند ناشی از این باشد که فکر می‌کنند خوشی همین است که هست. عموزوی گفت: حرفت قبول اما قبول کن که همه چیز را نمی‌شود به مردم گفت.

غریبه نیم‌خیز شد و گفت: این چه حرفی است که می‌زنی! هنوز مشی دیکتاتور مای‌ات را حفظ کرده‌ای. آقای محترم ما مرده‌ایم، حالا خوب است سالم‌رگمان دو روز با هم تغلوت دارد. باید باور کنی که دیگر تمام آن دروغ و دغل‌ها، تمام آن زندان و تبعیدها، تمام آن کشت و کشتارها اهمیتی ندارد، اینجا هیچ کدام مهم نیست، فقط تویی که مهمی، چه در حضور و چه در غیاب! به قول آن شاعری که در خیمه ماسکونت دارد «تنها تو آنجا موجودیت مطلق، موجودیت محضی چرا که در غیاب خود ادامه می‌یابی و غیاب‌ات حضور قاطع اعجاز است»

زوی پرسید: ایندی که خوندی مال کی بود؟ مال مایاکوفسکی؟

غریبه جوبایش را نداد و ادامه داد: البته نه اینکه فکر کنی من هم سرنوشتت جدا از تونه‌ها همون مثل مهمیم. مگه اینجا کسی می‌دونه فیلمای من چه سرنوشتی پیدا کرده امروز ۱۳ سال می‌شه که من فرم ۱۳ سال می‌شه که همه چیز تموم شده باور کردم که دیگه نه «نقل کوکی» در کاره و نه «شاینینگ» مدت‌هاست به این نتیجه رسیدم که تنها کاری که می‌تونم بکنم اینه که بشینم و «ساکت و آرام» نگاه کنم. می‌فهمی که؟ آدمای مرده فقط می‌تونن نگاه کنن. زوی دوباره پرسید: اون شعری که خوندی مال کی بود؟ مال مایاکوفسکی؟

غریبه شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت: انگار به حرف‌هایم گوش نمی‌دهی! گفتم که شعر آن شاعری است که در خیمه ما روی صندلی چرخدار می‌نشیند. اسمش را نمی‌دانم اما به روشنی بامداد است.

سکونت مطلق بین غریبه و عموزوی برقرار شد. من که دیگر سرما طاقتم را تاق کرده بودم از لای پوتنه‌ها بیرون آمدم و پرسیدم: مگه شاملو توی خیمه شما زندگی می‌کنه! غریبه و استالین که از حضور یکباره من دچار شوک شده بودند! جاحورده و با وحشت نگاهم کردند. انگار می‌خواستند سر به تنم نباشد. غریبه گفت: اولاً اینکه این چه طرز وارد شدنه! دوم اینکه فال گوش و ایسادن گل خوبی نیست، سوم اینکه چی پرسیدی؟

تصویر غریبه برایم آشنا می‌زد، با صورتی که تا بناگوش سرخ شده بود (البته نه از سرما که از خجالت) گفتم: اولاً اینکه شرمندت ترسوندمتون، من اومده بودم دنبال عموزوی، آخه گم شده بود. دوم اینکه نمی‌خواستم فال گوش وایسم، منتهای وسط بحثتون رسیدم گفتم بحثو خراب نکنم، سوم هم چقدر چهره شما آشناسنت؟ باز یگر تلویزیون نیستین؟

غریبه خندهای زد و گفت: نه پسر، نیستم. به سوال دیگه هم پرسیدی در مورد یکی که توی خیمه ما زندگی می‌کنه؟ گفتم: ها! پرسیدم شاملو توی خیمه شما زندگی می‌کنه؟

غریبه آشنا پرسید: شاملو؟ نمی‌شناسم!

گفتم: همین شاعری که گفتین روی صندلی چرخدار می‌شیننه، همینی که شعر ازش خوندین، احمد شاملونه.

غریبه آشنا که دوازده‌اش افتاده بود گفت: آره، توی خیمه ماست، وقتی شعر می‌خونه همه سحر میشن! عجب صدای افسونگری داره. خواستی به بار به آنجلی که مامور خیمه‌تونه بگو بیارت خیمه ما ببینیش.

عموزوی که تمام این مدت ساکت بود رو به غریبه آشنا کرد و گفت: استن! یعنی این شعری که خوندی مال مایاکوفسکی نبود.

استن (گویا اسمش استن بود) رو به زوی کرد و با گره اخی در پیشانی گفت: صدار گفتم «مرا به نام کوچکم صدا زن». حالا اگر می‌زنی هم کامل بگو. مگه من به تو می‌گم «زوی» که تو به من می‌گی «استن». اسم من استنلی شهرتم هم کوپریک افتاد؟

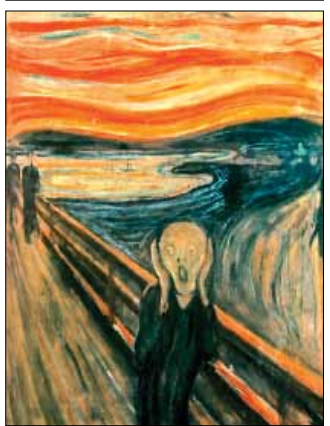
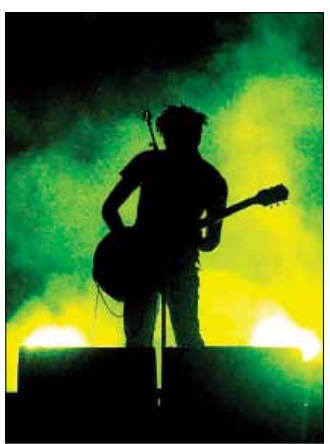
### روزگار دوزخی من

#### جیغ بنفش



علیرضا امیرحاجبی

روزی از اورلیش تیلگتر خبرنگار و مسوول سابق دفتر تلویزیون دوم آلمان در تهران پرسیدم: «چرا اینقدر بلند حرف می‌زنی؟» وی با همان صدای بلند و قاطعیت همیشگی‌اش گفت: «بلند حرف زدن یکی از نشانه‌های مدرن زندگی کردن است. اگر می‌خواهی دیگران را تحت‌تاثیر قرار دهی محکم، شفاف و بلند حرف بز». (شما واقعا نمی‌توانید تصویر کنید که این مرد چقدر بلند حرف می‌زد! درست مثل اینکه یک امپلی‌فایر مارک «هارشال» را قورت داده بود). این جالب توجه است که شفافیت و بلند حرف زدن را با روح مدرنیته پیوند می‌زد هیچ‌گاه از یاد نخواهد رفت. حالا چرا این ماجرا را پیش کشیدم؟ دلیل دارم.



چند وقت پیش بود که به شکلی اتفاقی به تماشای بخشی از مراسم اهدای جایزه موسیقی گرمی (Grammy)، ایستادم. هرچی خواننده ریز و درشت آمد روی صحنه یا داد می‌زد یا جیغ می‌کشید. در هیچ آهنگی موزیک و موزیکالیت در کار نبود، البته یک استثنا وجود داشت و آن هم پل مک‌کارتنی بزرگ موسیقیدان عضو گروه افسانه‌ای «بتل باور» بود که خیلی شیک آمد و تا آهنگ خواند و رفت.

در آوازهای او نه از داد خبری بود و نه از هیجان‌های کاذبی که بسیاری از خوانندگان تازه به دوران رسیده پاپ سعی در به وجود آوردن دارند. خواندن در آکتاوهای بالا خود تکنیک‌هایی را می‌طلبد که یک پسر یا دختر ۱۸، ۱۷ ساله به راحتی نمی‌تواند به آنها دست یابد. به دلیل همین عدم دسترسی سریع به تکنیک‌های آوازخوانی است که اکثر حضرات پاپ‌خوان جیغ می‌کنند و فریاد می‌زنند. در موسیقی پاپ وطنی خردمان هم با این مشکل مواجه هستیم. کمتر خواننده‌ای را دیدم که بتواند بدون جیغ کشیدن و به راحتی به سمت آکتاوهای بالا صعود کند. البته در این میان استادان بزرگی هم بوده و هستند که به راحتی از یک آکتاو به یک آکتاو دیگر می‌روند مانند زنده‌یادان محمد نوری و حسین سرشار.

این جیغ زدن در موسیقی سنتی و فاخر ایرانی هم رایج شده است. چند روز پیش یک اجرای قاعده و بسیار بدصدا از سالار عقیلی شنیدم. چشم‌تان روز بد نبیند. آقا این خواننده عجب داد و بیدادی می‌کرد. استاد حمید

### رویداد

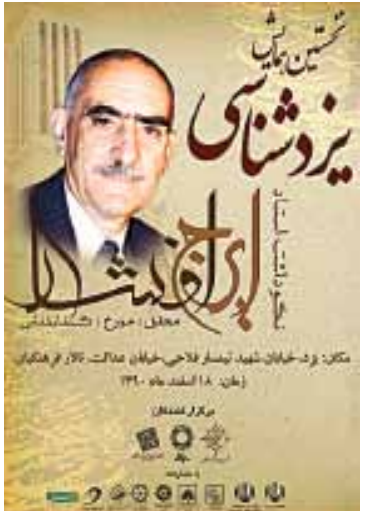
#### برنامه‌های بزرگداشت ایرج افشار در یزد

همزمان با اولین سالروز درگذشت استاد ایرج افشار در ۱۸ اسفند، به همت گروهی از انجمن‌های غیردولتی فرهنگی و همچنین سازمان‌ها و نهادهای دولتی مرتبط، نخستین همایش یزدشناسی نکوداشت استاد ایرج افشار در یزد برگزار می‌شود. از آنجایی که یکی از موضوعات مورد پژوهش و تحقیق استاد افشار یزدشناسی و تصحیح متون خطی مرتبط با تاریخ این خطه بوده، فعالان فرهنگی یزد همت خود را صرف این مهم کرده‌اند تا یاد و خاطره بزرگ ایران‌شناسان را با برگزاری نخستین همایش یزدشناسی که مورد عنایت ویژه او بوده برگزار کنند. در این همایش یک روزه، تعدادی از پژوهشگران یزدشناسان به بیان سخنانی پیرامون آثار و شخصیت استاد ایرج افشار در نشست نخست و همچنین در نشست دوم به ارائه دیدگاه‌های خود پیرامون ضرورت‌ها، چالش‌ها و آینده مباحث یزدشناسی در حوزه‌های مختلف از جمله فرهنگ، تاریخ، مفاخر، جغرافیا و... خواهند پرداخت. در حاشیه این مراسم نیز نمایشگاهی از کتاب‌های استاد ایرج افشار در حوزه یزدشناسی و همچنین نمایشگاه عکس از این چهره ماندگار برگزار خواهد شد.

**برنامه نخستین همایش یزدشناسی «نکوداشت استاد ایرج افشار»**  
 سخنران اول - آقای حسین مسرت - پژوهش‌های یزدشناسی استاد افشار

سخنران دوم - آقای سید فرید قاسمی - مروری بر زندگی و آثار استاد افشار

سخنران سوم - دکتر سیدحجت‌الحق حسینی - ایرج افشار و نسخه‌شناسی



سلمان طاهری  
 salmantaheri@gmail.com



بانک مرکزی از احتمال ضرب سکه ۱۰۰۰ تومانی در سال ۱۳۹۲ خبر داد

### یادبود

#### به بهانه درگذشت پروفسور «جلال بریمانی»

#### در امتداد انسانیت

#### دکتر بابک زمانی

روز دوشنبه (۱۵ اسفند) پروفسور «جلال بریمانی» پس از یک دوره بیماری طولانی درگذشت. بسیاری از ما (میان‌سال‌ها) او را آن‌طور به یاد می‌آوریم که گویی نیمه‌شنیدن در محکمه خود به درد دل‌های ما، همان دردهای جانفزای اعصاب، گوش می‌سپرد. دردهایی که بسیاری از آنها به نسخه‌های و مرجمی التیام می‌یابند و اگر مرجمی هم نذارند حداقل گوشی شنونا و رویی گشاده و روحی پشتیبان و همدرد، چون سیمای او بی‌تردید از سنگینی آنها می‌کاهد. چنان‌که پس از سال‌ها به یاد می‌آوریم «ها پروفسور... بسیاری از ما طیبیان نیز کلاس‌های شادی را به یاد می‌آوریم که با وجود پروفسور نعتی‌اش دشواری درس اعصاب را می‌زدود بلکه آن را زبیا هم می‌کرد. بسیاری از پزشکانی که در رشته‌های غیراعصاب اشتغال دارند، آنچه از مغز و از اعصاب به یاد می‌آورند، کلاس‌های روز سه‌شنبه‌ای است که پروفسور بیماری را معاینه می‌کرد، علایم را می‌یافت، توضیح می‌داد و به تشخیص می‌رسند. از مغز می‌گفت، از آخرین یافته‌ها پیرامون آن و از تاریخ، از «شماره کو» که به او اوردت بسیار داشت که فی‌الواقع او هم نورولوژی را به همین منوال (منتهی با فاصله یک قرن) در پاریس با چنین جلساتی بنیان گذاشته بود. شاید هیچ چیز برای استاد مطبوع‌تر از این نبود که او را «شماره کو»ی ایران بخوانند! توصیفی که با احتساب صد سال فاصله ما با اروپا بسیار دقیق می‌نماید! بسیاری از ما شاگردان و همکاران او که سال‌ها همنشین با او را تجربه کرده‌ایم، او را به مثابه انسانی بزرگ اما فروتن، خوش‌بین و بشاش اما فکور به یاد می‌آوریم. او که آموخت طب هم امتداد انسانیت است و درمان چیزی است از جنس دوستی! آموخت ناملزمات و سختی‌ها، تنها باری مجددند بر آنچه بر دوش داریم و از این روز ارزش تلاش را بیشتر می‌کنند و هم از این روست که توجیه فرار نیستند! پروفسور «جلال بریمانی» بی‌تردید پدر نورولوژی مدرن ایران است. اولین مقالات مغز و اعصاب ایران را او در مجلات بین‌المللی به چاپ رساند و سال‌ها او بود که مغز و اعصاب ایران را در جوامع بین‌المللی نمایندگی می‌کرد و این در حالی بود که حتی یک روز از درمان بیماران ایرانی در خود «ایران» و آموزش دانشجویان ایرانی در «خود» ایران غافل نبود.

متخصص مغز و اعصاب

LIVE FOR GREATNESS  
 THE DAY-DATE II

Javaheri Brothers and Co.  
 2808 Vali E Asr Avenue,  
 Between Mahmoudieh and Zaferanieh

ROLEX رولکس

Javaheri Brothers and Co.  
 2808 Vali E Asr Avenue,  
 Between Mahmoudieh and Zaferanieh

ROLEX رولکس